

واکاوی توسعه از منظر نخبگان ایرانی با تأکید بر الگوهای کلان توسعه

مصطفی الماسی^۱*

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۲۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۵/۲۴

DOI: 10.30495/JISDS.2022.68983.11783

چکیده

توسعه و توسعه یافتگی یکی از مهم‌ترین دلمشغولی‌های کشورهای جهان سوم یا پسا استعماری است. اگرچه ایران هرگز به عنوان یک مستعمره کامل در کنترل یک کشور قرار نگرفته اما با وجود سابقه استعماری و اثرات ناشی از آن، مقوله توسعه به شدت مورد توجه نظریه پردازان و اندیشمندان ایرانی بوده است. هدف اصلی این پژوهش نیز این است که توسعه سیاسی را از نظر نخبگان ایرانی مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد. بدین منظور، الگوهای کلان توسعه رد قالب سه پارادایم نوسازی، وابستگی و نظام جهانی مورد بررسی قرار گرفتند و سپس بر اساس این سه پارادایم موضع نخبگان ایرانی در قالب چارچوب سنت و تجدد مورد مطالعه قرار گرفت. گردآوری داده‌ها با استفاده از روش اسنادی و کتابخانه‌ای و روش تحقیق نیز توصیفی و تحلیلی بود. یافته‌های پژوهش نشان دادند اندیشمندان تجددگرا در ایران به نظریه نوسازی نزدیک هستند در حالی که نظریات نخبگان سنتی و مذهبی با پارادایم وابستگی قرابت بیشتری دارد.

واژگان کلیدی: توسعه، نوسازی، وابستگی، نظام جهانی، سنت، تجدد، ایران

^۱ استادیار، گروه علوم سیاسی دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

مقدمه

واژه توسعه^۱ یکی از پرکاربردترین واژه‌های مطالعات اجتماعی و سیاسی است که جدال‌ها و ستیزهای نظریه متعددی را پیرامون تعریف، تبیین یا سنجش ابعاد خود برانگیخته است. این مجادلات نظری در واکنش به طرح دیدگاه‌ها و نظریاتی است که از سرچشمه‌های نظری خاصی تولید و سیراب می‌شوند. یا به عبارت دیگر، این جدال حول مفهوم و واژه توسعه جدالی است که مکاتب مختلف از زبان نظریه پردازان وفادار به خود بیان می‌کنند. برخی از متفکران و اندیشمندان توسعه را با جلوه‌های عینی و ملموس آن تعریف کرده‌اند اما منتقدان با توجه به اینکه پیشرفته فنی و تکنیکی را نمی‌توان به عنوان توسعه در وجه کامل آن در نظر گرفت، بر عامل ذهنی یا فرهنگی تأکید کرده‌اند. برخی دیگر نیز تلاش کرده‌اند در یک بستر جامعه‌تر و کامل‌تر مقوله توسعه را تبدیل کنند. از دیده این دسته، توسعه یک فرآیند است که شامل دو دسته از تغییرات می‌شود. این دو دسته عبارت‌اند از؛ تغییرات عینی - تمدنی تحولات ذهنی و فرهنگی (پزشکی، ۱۳۸۴: ۲۴). از این رو یکی از مهمترین مسائلی که مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته این است که مقوله توسعه چیست و یا توسعه را چگونه باید در نظر گرفت و تبیین کرد.

مباحث اصلی و پایه توسعه ناشی از تحولات پس از جنگ جهانی دوم بود. تجزیه امپراتوری‌های اروپایی در مناطق وسیعی از جهان از جمله آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین منجر به ظهور تعداد زیادی از کشورهای مستقل و جدید شد که به دنبال یک الگو و چارچوب تبیینی برای توسعه خود بودند. در همین دوره ظهور و گسترش کمونیسیم برای لیبرال دموکراسی‌های غربی یک تهدید تمام‌عیار محسوب می‌شد و برای جلوگیری از سرایت کمونیسیم به کشورهای نوظهور، اندیشمندان غربی به ویژه در ایالات متحده پوشیدن تا مطالعات خود را حول ایجاد ثبات سیاسی و توسعه سیاسی در این کشورها متمرکز کنند (سوی، ۱۳۹۹: ۲۵).

عقب‌ماندگی صنعتی و اقتصادی کشورهای نوظهور از یک طرف و تکنولوژی و صنعت پیشرفته در کشورهای غربی از طرف دیگر سبب شد تا توسعه به عنوان تجلی دستاوردهای علمی از جمله رشد اقتصادی و توسعه صنعتی در نظر گرفته شود و بر همین مبنا غالب تجویزها و نظریه‌ها بر طی کردن فرآیندی تأکید کردند که غرب در مسیر پیشرفت و صنعتی شدن خود پیموده بود. بر همین اساس در این دوره نوسازی یا توسعه خطی نظریه غالب و مبتنی بر توجه و تمرکز بر دستاوردهای علمی و مادی به مثابه تجلیات توسعه شناخته شد. اما دستاوردهای عینی به تنهایی مبین این نظریه توسعه عینی‌گرا نبود و از نظر سیاسی نیز روند تکامل جامعه انسانی از سادگی به پیچیدگی به عنوان فرایند توسعه در نظر گرفته شد و صورت‌های ساده سنت‌گرایی ابتدایی در طول روند تکامل جوامع به جلوه‌های پیچیده نوگرایی تبدیل شدند (لفت و ویچ، ۱۳۸۹: ۶). این پارادایم به صورت مشخص مسیر طی شده توسط کشورهای صنعتی غرب را به عنوان توصیه خود برای کشورهای عقب مانده یا تازه استقلال یافته تجویز می‌کرد. این پارادایم که تعمیم‌های تجربی از منحصر به روند تکاملی اروپا بود، تجویزهای خود را بدون توجه به پویایی‌های داخلی سرزمین‌های دیگر به صورت قوانین ثابت و طبیعی عرضه کرد (موثقی، ۱۳۹۱: ۱۲۱).

با این وجود توصیه‌های مبتنی بر دستاوردهای عینی نتوانست انتظارات جوامع مورد نظر و همچنین محققان و صاحب‌نظران را چه از حیث توسعه و رشد اقتصادی و صنعتی و چه از حیث ایجاد ثبات سیاسی برآورده سازد. به دنبال این پیامدها، واکنش‌های دیگری برای تعریف مسیر توسعه و یا تبیین آن صورت گرفت. در یک واکنش استدلال شد که نظریات مادی‌گرا یا خطی قادر به حل مسائل جهان سوم نیستند بر همین اساس ابعاد ناسیونالیستی و ملی‌گرایانه توسعه و گاهی نیز مارکسیستی وارد نظریات توسعه شدند (ساعی، ۱۳۸۹: ۹۴).

بنابراین در پاسخ به مسئله توسعه طیف متنوعی از نظریات را می‌توان تشخیص داد که در ستیز و جدال با یکدیگر قرار دارند. در ایران نیز یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح در دوره معاصر مقاله توسعه بوده است. آرمان توسعه‌یافتگی توضیح دهنده بخش اعظم کنش‌ها و فعالیت‌های جمعی ایرانیان در طول تاریخ معاصر این کشور است. تاکنون نیز مباحث و نظریات متعددی پیرامون توسعه و

^۱ Development

توسعه نیافتگی در ایران و عوامل آن مطرح شده که هر کدام عامل یا عواملی خاص برای توضیح توسعه نیافتگی استناد کرده یا دلایل و عوامل را برای حرکت به سمت توسعه لازم و ضروری دانسته‌اند. بر این اساس در این پژوهش تلاش می‌شود تا به مقوله توسعه در ایران از دید نخبگان این کشور پرداخته شود. برای ارائه توضیحاتی منسجم تلاش خواهد شد تا توضیح داده شود که مکاتب و نظریات توسعه را در قالب الگوهای کلان چگونه می‌توان توضیح داد و بر اساس الگوهای اصلی، هر طیف از نخبگان در کدام الگو قرار می‌گیرند. بر همین اساس این پژوهش نیز با توجه به دسته‌بندی آلون سو از نظریات توسعه بررسی نظریه‌نوسازی، وابستگی و نظام جهانی تأکید خواهد کرد و سپس می‌کوشد تا نظریات نخبگان ایرانی را بر اساس این نظریه تحلیل کند. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی و تحلیلی و روش گردآوری داده‌ها و اطلاعات نیز اسنادی و کتابخانه‌ای است.

مبانی نظری

همان‌گونه که اشاره شد نظریات مربوط به توسعه را می‌توان طیف گسترده و متنوع دانست که هر کدام در پاسخ به بحران عدم توسعه‌یافتگی، عامل بحران را به صورت خاص و منحصر به فرد در نظر می‌گیرند. این نظریات هر کدام به شکل منحصر به فرد راه خروج از عدم توسعه‌یافتگی را تجویز می‌کند و هر کدام به مکانیزم خاصی را برای پروسه گذار به توسعه ارائه می‌دهند. این نظریه را می‌توان به صورت کلی در قالب سه پارادایم مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. البته این امر به این معنا نیست که همه نظریاتی که در یک پارادایم تعریف می‌شوند یکسان هستند بلکه نظریاتی که اصولاً در یک پارادایم قرار می‌گیرند دارای نگرش مشابهی نسبت به فرایند گذار به توسعه هستند. یکی از مهم‌ترین پارادایم‌های توسعه، نظریه‌نوسازی است. فرض این نظریه این است که اولین کشورهای صنعتی غربی کشورهای توسعه یافته هستند و دوم اینکه طی کردن مسیری که آن‌ها پیموده‌اند می‌تواند نقشه راهی برای جوامع توسعه نیافته باشد که آن‌ها را به توسعه و پیشرفت رهنمون می‌سازد. این پارادایم که در انگلیسی مدرنیزاسیون نامیده می‌شود در دو دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی به عنوان پارادایم غالب در نظریات توسعه مطرح شد (ساعی، ۱۳۸۹: ۶۰).

از نظر زمانی دهه ۱۹۵۰ را می‌توان دهه بلافصل پس از پایان جنگ جهانی دوم دانست. پایان جنگ دوم جهانی تحولات متعددی در نظام بین‌الملل همراه شد که مهم‌ترین آن‌ها ظهور ایالات متحده به عنوان ابرقدرت جدید و افول امپراتوری‌های اروپایی بود. علاوه بر این، دموکراسی‌های غربی گسترش کمونیسم را یک تهدید دانستند و نگران رسوم و کمونیسم در کشورهای تازه استقلال یافته شدند. از سوی دیگر کشورهای تازه استقلال یافته نیز به دنبال یک الگو و مدل برای رهایی از عقب‌ماندگی و حرکت به سمت توسعه بودند. هراس و نگرانی از فرو افتادن کشورهای نوظهور به دامان کمونیسم سبب شد تا نخبگان سیاسی در کشورهایمانند آمریکا اندیشمندان و صاحب‌نظران را به مطالعه مسائل و پویایی‌های کشورهای جهان سوم ترغیب کنند تا ضمن تسهیل فرآیند توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی در آن‌ها از فرو افتادن آن‌ها به دامان کمونیسم نیز جلوگیری کنند (سو، ۱۳۹۹: ۲۵).

مهم‌ترین شالوده فکری پارادایم‌نوسازی را می‌توان در درک و نگرش اصحاب این مکتب به مقوله توسعه دانست. بر این اساس اندیشمندان نظریه‌نوسازی بر این اعتقاد بودند که اول موانع و چالش‌های توسعه در کشورهای توسعه نیافته را می‌بایست از زاویه تجربه کشورهای صنعتی دید و دوم اینکه نمی‌توان رشد کشورهای صنعتی و توسعه یافته را به استثمار کشورهای نسبتاً که در سابق مستعمره آن‌ها بوده‌اند؛ در نتیجه فرایند توسعه در این کشورها مرحوم رمز پایدار اقتصادی در نظر گرفته شد. آنجا که موجب توسعه این کشورها شده است ارزش‌های فرهنگی، نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی هستند (ساعی، ۱۳۸۹: ۸۲). به عبارت دیگر، توسعه یک فرآیند تکاملی است که کشورهای شمال صنعتی در یک پروسه تاریخی طی کرده‌اند و از دیده نظریه‌نوسازی اگر کشورهای جهان سوم نیز این مسیر را طی کنند به توسعه خواهند رسید. بنابراین می‌توان به صورت واضح تأثیر نظریه تکامل‌گرایی را در نظریه‌نوسازی مشاهده کرد. پیش از این نظریه تکامل‌گرایی توانسته بود گذار اروپای غربی از جامعه سنتی به جامعه ایران را در قرن ۱۹ تبیین کند. بسیاری از صاحب‌نظران و پژوهشگران نیز به این باور رسیدند که این نظریه می‌تواند در خصوص نوسازی

کشورهای جهان سوم نیز به کار گرفته شود. در کنار نظریه تکامل‌گرایی، نقش عمده‌ای در شکل‌گیری مکتب نوسازی داشته است. افرادی مانند دانیال لرنر، نیل اسملسر، ساموئل آیزنشتات و گابریل آلموند در چارچوب نظریه کارکردگرایی می‌اندیشیدند (سو، ۱۳۹۹:۲۶).

از این رو می‌توان، زمینه‌های شکل‌گیری و طرح نظریه نوسازی را تلفیق و تلاقی دو نظریه کارکردگرایی و تکامل‌گرایی دانست که محور اصلی و استدلالی نظریه نوسازی را توجیه می‌کردند. با وجود رویکرد تکاملی و کارکردگرایی، روزی را نمی‌توان به عنوان یک رشته مطالعاتی در قالب یک بستر مثلاً اقتصادی و سیاست توضیح داد بلکه این پارادایم یک تلاش چند رشته‌ای برای ارائه تجویزهایی در راستای هدایت کشورهای توسعه نیافته به سمتی است که اروپا و غرب تجربه کرده است. جامعه‌شناسان بر تغییر متغیرهای الگویی و انفکاک ساختاری متمرکز می‌شوند، اقتصاددانان بر اهمیت تسریع سرمایه‌گذاری‌های مولد تأکید دارند و دانشمندان علوم سیاسی و افزایش ظرفیت نظام سیاسی صحنه می‌گذارند؛ اما همگی این مباحث است نظریه تکامل اروپایی سرچشمه گرفته است که بر اساس آن تغییر اجتماعی یک فرایند تک خطی، مترقی و تدریجی است (موثقی، ۱۳۹۱:۴۱). با توجه به این مباحث می‌تواند به نوعی اظهار داشت با توجه به تکامل‌گرایی می‌تواند تا حدود زیادی نظریه نوسازی را نوعی داروینیسیم در مباحث توسعه‌ای دانست.

با وجود این که خوش‌بینی مفرطی در میان تکامل‌گرایان و اصحاب مکتب نوسازی وجود داشت اما شرایط منحصر به فرد و متفاوت کشورهای جهان سوم موجب شد که نظریه نوسازی نتواند به عنوان نظریه‌ای که بر همه جوامع قابل تعمیم است معرفی شود و مشکل توسعه با وجود به کارگیری تجویزهای تکامل‌گرایان و اصحاب مکتب نوسازی همچنان به قوت خود باقی می‌ماند. در واکنش به نارسایی‌های نظریه نوسازی، منتقدان این مکتب نظریات جدیدی را عرضه داشتند که یکی از این نظریات نظریه وابستگی بود. از دید اصحاب این مکتب، برخلاف اصحاب نظریه نوسازی، توسعه فرآیندی درونی بود که صرفاً محصول طی کردن روند تکاملی و تدریجی جوامع عقب‌مانده شود، بلکه شرایط تحمیل شده از سوی استعمارگران و استثمارگران بر آن‌ها وضعیت منحصر به فردی را برای این کشورها پدید آورده است که نمی‌توان بدون در نظر گرفتن آن‌ها مسائل و چالش‌هایشان را مورد تحلیل و بررسی قرار داد. از این رو این افراد معتقد بودند شرایط بیرونی نیز در وضعیت فعلی این کشورها مؤثر بوده است.

این نظریه‌پردازان استدلال می‌کردند که اگرچه بسیاری از این کشورها ظاهراً به ویژه در حوزه سیاسی از امپراتوری‌های پیشین مستقل شده‌اند اما از سایر ابعاد به ویژه ابعاد اقتصادی همچنان در مدار وابستگی به استعمارگران باقی مانده‌اند و حتی در برخی موارد وابستگی‌های آنان نیز مستحکم‌تر شده است. اگر نظریه نوسازی در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نظریه غالب شناخته می‌شد اما در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ اصحاب مکتب وابستگی به شدت به مکتب نوسازی تاختند و آن را مورد انتقاد قرار دادند. از دید نظریه‌پردازان جوامع توسعه نیافتگی امروزی خود جزئی از یک نظام اجتماعی کلی جهانی هستند (ساعی، ۱۳۸۹: ۹۲) که در دوره استعمار و استثمار زیرساخت‌ها و بافت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خود را از دست دادند و این شرایط تحمیلی استثمارگران آن‌ها را از رشد و ترقی بازداشت. افرادی مانند باران از نمونه هندوستان و اثرگذاری استعمار بریتانیا به عنوان یک مستند در این رابطه نام می‌برند. از دیده وی هندوستان در قرن هجدهم یکی از توسعه یافته‌ترین کشورهای جهان بود و محصولات کارگاه‌های بافندگی خود را به جهان عرضه می‌کرد. این در حالی بود که انگلستان هنوز انقلاب صنعتی را تجربه نکرده بود و صنایع بافندگی آن در دوره نوپایی خود قرار داشتند. با این وجود برتری نظامی بریتانیا بر شکست‌های هندوستان موجود این کشور راحتی مستعمره بریتانیا شود. بنابراین بار آن معتقد است عقب‌ماندگی کنونی هند در نتیجه غارت حساب شده، بی‌رحمانه و منظم هندوستان توسط سرمایه انگلیسی بود که از همان آغاز حکمرانی آن‌ها در هند به اجرا گذاشته شد (سو، ۱۳۹۹: ۱۱۴).

اگر آبشخور فکری و یا زمینه نظریه‌پردازی مکتب نوسازی بر اساس دو نظریه تکامل‌گرایی و کارکردگرایی قابل توضیح بود، نظریه وابستگی از تلاقی دو مکتب مارکسیستی و ساختارگرایی در زمینه توسعه پدید آمد (رنجکش، کشاورز و اصغری ثانی،

۱۳۹۲: ۳۵۶). مهم‌ترین گزاره‌های مکتب وابستگی را می‌توان مواردی از این قبیل دانست؛ وابستگی به عنوان وضعیتی تحمیل شده از بیرون، وابستگی به عنوان یک وضعیت اقتصادی و تأکید بر ناسازگاری میان وابستگی و توسعه (سو، ۱۳۹۹: ۱۳۱-۱۳۰). نظریه وابستگی نشان‌دهنده تلاش و کوششی برای حل چالش و مسئله توسعه از دیدگاه کشورهای مورد مطالعه بوده است نه از منظر کشورهای توسعه نیافته آن‌گونه که اصحاب نظریه نوسازی به آن می‌پرداختند. نظریه‌پردازان مکتب وابستگی بار اصلی مسئله عدم توسعه کشورهای جهان سوم فرایند ادغام سرمایه‌داری جهانی که تحت کنترل سرمایه‌داری انحصاری جهانی است می‌باشد. بر همین اساس این افراد اعتقاد دارند مسئله واپس ماندگی یا عقب‌ماندگی تنها از طریق اصلاح ساختار نظام بین‌المللی سرمایه میسر است (دلیر پور، ۱۳۸۹: ۱۳۰). این مکتب وابستگی بیشتر جنبه اقتصادی داشت و مضمون‌های سیاسی آن چندان آشکار نبود. در پایان دهه ۱۹۸۰ میلادی با تغییر وضعیت اقتصاد بین‌الملل و ظهور کشورهای تازه صنعتی شده آسیایی و پیروزی آشکار سرمایه‌داری بازار آزاد بر سوسیالیسم، تحلیل‌های مکتب وابستگی به انتهای راه خود رسیدند و جایگاه پیشین خود را از دست دادند (دلیر پور، ۱۳۸۹: ۱۳۰-۱۳۱).

نظریه نظام جهانی، نظریه‌ای بود که در واکنش به نارسایی‌های نظریه وابستگی ارائه شد. البته این نظریه استدلال و ماهیت اصلی خود را از دل نظریه وابستگی وام گرفت و دست به تحلیل و تبیین مسئله عقب‌ماندگی زد. این نظریه نیز درست مانند نظریه وابستگی اقتصاد را در کانون توجه خود و اقتصاد جهان را به عنوان واحد تحلیل در نظر گرفت و مورد مطالعه قرار داد. از دید نظریه‌پردازان این مکتب جهان از سه لایه مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون تشکیل می‌شود و بر همین اساس تمام رویدادهای اجتماعی را می‌بایست در درون یک متن جهانی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد (ساعی، ۱۳۸۹: ۱۸۲). نظریه نظام جهانی به صورت مشخص با نام امانوئل والرشتاین گره خورده است که خودش نیز تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی در زمینه توسعه و مکتب فرانسوی سالگشت یا آنال بود (سوی، ۱۳۹۹: ۱۷۱). مهم‌ترین شالوده فکری واداشتن مخالفت او با بحث طرح مفهوم نظام دو قطبی است. از دید وی جهان بسیار پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را در دو مقوله مرکز و پیرامون دسته‌بندی کرد؛ زیرا بسیاری از کشورها و ملت‌ها در بین این دو قطب قرار دارند و نمی‌توان آن‌ها را در هر کدام از این دو قطب قرار داد. بنابراین وی به ارائه نظامی پرداخت که در آن سه سطح قابل توضیح بودند که عبارت‌اند از؛ مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون. از دید والرشتاین لایه میانی می‌تواند به عنوان یک ضربه‌گیر برای حفاظت از نظم موجود عمل کند. اگر یک نظام دوقطبی متشکل از یک مرکز یا بخش کوچک ممتاز و عالی‌رتبه وجود داشته باشد و یک بخش بزرگی پیرامون محروم، ممکن است این سیستم به سمت تجزیه و فروپاشی حرکت کند اما این لایه میانی می‌تواند مانع این اتفاق شود. علاوه بر این، فراهم آوردن این امکان برای سرمایه‌داران برای انتقال سرمایه‌های خود در شرایط بحران و رکود به کشورهای در حال رشد موجب حفظ نظام سرمایه‌داری می‌گردد (سو، ۱۳۹۹: ۱۷۹). بنابراین بخش میانی می‌تواند کارکردی چندگانه داشته باشد. جوامع مرکز نیز جوامعی هستند که در آن‌ها تولید کشاورزی - صنعتی مؤثرترین شیوه‌ای تولید است و فعالیت اقتصادی پیچیده و انباشت سرمایه نیز افزون‌تر خواهد بود. کالاهایی که در این دسته از کشورها تولید می‌شوند مستلزم به کارگیری فناوری‌های پیچیده و شیوه‌های مکانیزه و سرمایه‌بر هستند و دولت‌های مرکز قدرتمندترین و سازمان‌یافته‌ترین دولت‌ها محسوب می‌گردند. جوامع نیمه پیرامون شامل آن دسته از کشورهایی هستند که بخشی از فعالیت‌های اقتصادی آن‌ها شبیه مرکز و بخش دیگر شبیه پیرامون است. نهادهای دولتی در این جوامع در مقابل مرکز از استقلال بیشتری در مقایسه با جوامع پیرامونی برخوردار هستند. این جوامع اصولاً به عنوان واسطه و میانجی بین مرکز و پیرامون عمل می‌کنند. جوامع پیرامون نیز آن دسته از کشورهایی هستند که فعالیت‌های اقتصادی در آن‌ها ساده‌تر و عموماً کاربر محور است. این کشورها اصولاً یا تولید کننده مواد خام یا کشاورزی هستند و دولت‌هایشان از نظر نظامی و سازمان‌دهی تحت نفوذ دولت مرکز قرار دارند (ساعی، ۱۳۸۹: ۱۹۵-۱۹۴). نظریه نظام جهانی والرشتاین نیز از برخی جهات مورد انتقاد قرار گرفته است که عبارت‌اند از؛ بی‌توجهی نسبی به ساختارهای طبقاتی، توجه بیش از حد به عوامل اقتصادی، غفلت و بی‌توجهی نسبت به واحد تحلیل دولت - ملت، غفلت از

موارد خاص توسعه در طول تاریخ، جایگزینی نابجایی بازار به جای تولید و شکندگی و چگونگی نظام جهانی (ساعی، ۱۳۸۹: ۲۰۳-۱۹۸).

نخبگان و جریان‌های سیاسی و اجتماعی در ایران

نخبگان و افراد سرشناس و صاحب نظر در جوامع راحتی قابل تفکیک و دسته‌بندی نیستند زیرا ممکن است در هر جامعه‌ای افراد صاحب نظر و متخصص با رویکردهای متنوع و متعدد وجود داشته باشند و از این رو بررسی آراء و افکار همه آنان در یک بستر تحلیلی به صورت فردگرایانه میسر نیست؛ بنابراین برای تحلیل و بررسی آراء و تفکر اندیشمندان هر جامعه نیازمند در اختیار داشتن یک چارچوب تحلیلی منسجم و قابل اتکا هستیم. این چارچوب تحلیلی می‌تواند بر اساس معیارهای مختلفی مورد شناسایی قرار گیرد؛ در حالی که ممکن است در یک جامعه شاخص‌های اقتصادی و یا نگرش اقتصادی وجه ممیزه متخصصان و اندیشمندان از یکدیگر باشد، در یک جامعه مبتنی بر دین و سنت ممکن است عامل مذهب یا سنت‌گرایی به عنوان یک شاخص برای اتخاذ چارچوب تحلیلی و نظریه برای دسته‌بندی اندیشمندان در نظر گرفته شود. این مورد برای جامعه ایران نیز صادق است؛ زیرا نظریات بسیار متفاوت، متعارض و جدل‌آمیز پیرامون مباحث مختلف وجود دارد که صاحب‌نظران و اندیشمندان هر کدام از زاویه و منظری خاص موضوع مورد مطالعه خود را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهند. بنابراین، مجهز شدن به یک چارچوب تحلیلی منسجم که بتواند اندیشمندان مختلف را در درون آن دسته‌بندی و طبقه‌بندی کرد لازم و ضروری به نظر می‌رسد.

برای اتخاذ یک چارچوب تحلیلی در راستای دسته‌بندی و طبقه‌بندی نخبگان در ایران نیز می‌توان شاخص‌های مختلفی را لحاظ کرد اما بارزترین ویژگی و شاخصی که می‌توان آن را برای دسته‌بندی و طبقه‌بندی اندیشمندان در نظر گرفت بر مبنای نگاه آنان به توسعه بر اساس تجدد یا سنت‌گرایی است. البته می‌توان جریانی را نیز مورد شناسایی قرار داد که کوشیده است بین این دو آشتی برقرار کند و یک جریان میانه را ایجاد کند. تجدد در لغت به معنای نوگرایی، نوین‌سازی یا نوسازی و برابر واژه انگلیسی مدرنیته تعریف شده است. جریان متجدد در ایران در طول دوره تاریخ معاصر همواره کشورهای غربی و اروپایی را به عنوان آرمان خود در نظر گرفته و معتقد بودند برای رسیدن به توسعه و همچنین تحدید قدرت مطلقه شاهان الگوبرداری از حکومت‌های اروپایی می‌تواند موثر باشد. از بارزترین و شناخته شده‌ترین شخصیت‌ها و صاحب‌نظران تجددخواه می‌توان به میرزا ملکم خان اشاره کرد. از دید ملکم خان تجدد و بهترین راه برای درمان دردهای جامعه ایران بود. از دید وی بزرگ‌ترین مشکلات ایران استبداد، بی‌قانونی و فقر بود که به شدیدترین وجه جامعه ایران را دستخوش چالش و بحران کرده بود. توصیه ملکم خان این بود که استفاده از دستاوردهای تجدد و گام نهادن در راه آن می‌تواند مشکلات و دردهای جامعه ایرانی را برطرف کند. از دید ملکم خان حاکمیت قانون و اصلاح ساختار اداری جامعه از مهم‌ترین ضروریات گام نهادن در مسیر توسعه و اصلاح امور محسوب می‌شد اما این حاکمیت قانون و این اصلاح ساختاری نیازمند داشتن یک نظریه مناسب و قابل قبول بود که ملکم خان لیبرالیسم را به عنوان نظریه مطلوب خود مورد تأکید قرار می‌داد (علی‌قنبری، طاهریان و اعتمادی بزرگ، ۱۳۹۳: ۱۳۵). سایر متجددان هم عصر یا پس از ملکم خان نیز نحوی با آراء و اندیشه‌های وی هم‌دلی کرده‌اند به نحوی که تجددگرایان در ایران را می‌توان به عنوان یک جریانی که برای پیشرفت و ترقی دلبسته غرب بوده است در نظر گرفت (آجدانی، ۱۳۸۹). افرادی مانند میرزا آقاخان کرمانی و آخوندزاده نیز مانند ملکم خان راه‌هایی ایران را تجدد و گام نهادن در مسیر می‌دانستند که مقصد نهایی آن غربی شدن بود (عامری گلستانی، ۱۴۰۰: ۱۵۶).

البته مواجهه‌ی متجددان ایرانی با غرب و مدرنیته غربی یک شناخت ناقص از کشورهای پیشرفته صنعتی برای آنان فراهم کرد. متجدد آن ایرانی به محض مواجهه با غرب و مطالعه آثار روشنفکری و اندیشمندان غربی آنچه را که به عنوان جلوه توسعه و ترقی می‌دیدند نمودهای مادی موجود در این جوامع بود در حالی که آنچه که موجب پیشرفت و توسعه غرب شد یک فرایند مبتنی بر

اندیشه و فلسفه در طی چند سده بود. از دید متفکران تجددگرا روح نهادها و فرهنگ بومی چنان دستخوش انسداد و رکود شده که دیگر شوقی بر نمی‌انگیزد و همه را وا می‌داشت به تامل در خود که حاصل آگاهی مدرن بود پردازند. بنابراین میتوان وجه مشترک تجددگرایان را در نادیده انگاشتن سنت‌ها و فرهنگ بومی و گرایش به غرب و همچنین ترسیم یک نظام و ساختار معنایی جدید جهت عقب راندن ساختارهای نومیدکننده و فاسد حاکم دانست (اشرف نظری، ۱۳۸۸: ۳۲۴). با پایان سلطنت قاجار و تأسیس پادشاهی پهلوی تجددگرایان به صورت رسمی وارد ساختار حکومتی شدند و ایدئولوژی تجددگرایی را در ارکان حکومت و جامعه اولویت بخشیدند. تأثیرات فکری نهضت مشروطیت و حضور طبقه جدید تحصیلکردگان غرب در کنار طبقه حاکم بیش از هر عامل دیگری سبب رویکرد رضاشاه به تجددگرایی در کشور شد. بنابراین تجددگرایی که تا پیش از این به عنوان یک گرایش فکری در میان برخی از نخبگان ایرانی وجود داشت اکنون به عنوان یک سیستم حکومتی تعریف شد. اما نمی‌توان خواسته‌های نخبگان تجددگرا در دوران پهلوی را محقق شده دانست؛ زیرا حاکمیت قانون محقق نشد و استبداد شاهی همچنان به حیات خود ادامه داد؛ اما از برخی جهات و ظواهر که همان کژتابی و کج فهمی در تجددگرایی بود پهلوی‌ها روند نوسازی را در پیش گرفتند (زریری، ۱۳۸۴).

سیاست‌های اجتماعی و حکومتی رضاشاه به صورت خاص و ویژه ترکیبی از آموزه‌های غرب‌گرایی و ناسیونالیسم ایرانی تعریف شده است. وی در حالی که از یک سو به شدت غرب‌گرا بود از سوی دیگر نسبت به غرب بدگمانی و نارضایتی شدیدی داشت. از دید برخی صاحب‌نظران رضاشاه می‌خواست با غرب هم چشمی کند تا مستقل از غرب شود و این آرمانی متناقض بود که کاتوزیان آن را به عنوان شبه تجددخواهی برای توضیح سطحی بودن این تلاش در مسیر جذب دستاوردهای غرب تعریف کرده است. با این حال سکولاریزم، ایجاد ارتش نوین، ایجاد نهادهای مدرن و تأسیس مراکز آموزشی به سبک و سیاق جدید و غرب از مظاهر تجددگرایی در دولت رضاشاه محسوب می‌شود (فوران، ۱۳۸۶: ۳۳۹-۳۳۷). در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی تجددگرایان در قالب نهضت ملی و یا لیبرال‌ها به فعالیت خود ادامه دادند و خواستار برقراری پیوندهای ایران با جهان غرب شدند. آن‌ها از حاکمیت قانون، قدرت نهادی، حقوق شهروندی و... دفاع می‌کردند. برخی گروه‌های مذهبی نیز مانند اصلاحات را نیز می‌توان در این طیف دسته‌بندی کرد.

جریان دوم در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران جریان سنت‌گرا بوده است. این جریان در واکنش به تجددگرایان آن‌ها را به غرب زدگی و بی‌دینی متهم کرده است. از آنجا که سنت در ایران به صورت مشخص با مذهب تشیع پیوند یافته است، می‌توان گفت اصولاً نخبگان سنتی ایرانی خوانشی مذهبی از مسائل و موضوعات عصر و زمان خود داشتند. تقابل سنت‌گرایی با تجددخواهان در تمایل متجددان در پیروی از غرب و طرد نهادها و فرهنگ بومی بود که موجب واکنش سنت‌گرایان گردید. با این وجود، نمی‌توان تمام سنت‌گرایی را بر اساس مذهب تشیع تعریف کرد یا آن را به نیروهای مذهبی تقلیل داد؛ اما آن چیزی که به عنوان جریان سنت‌گرا در مقابل تجدد قرار گرفت همان جریان ملهم از مذهب تشیع بود. یکی از نخستین سنت‌گرایان که در مقابل تجددخواهان قرار گرفت شیخ فضل‌الله نوری بود که در مخالفت با طرد قوانین شریعت از سوی مشروطه خواهان در نهایت اعدام شد (Moin, 1999: 19). علت مخالفت سنت‌گرایان با متجددان بسیار واضح و آشکار بود زیرا در مجموع بیشتر تجددطلبان ایران در ستیزه خود با سنت‌ها، متفاوت از همتایان غربی خود که با نقد سنت‌ها از جنبه‌های مثبت و کارآمد آنها بهره گرفتند، بر ضد هر آنچه که نام سنت داشت به نام تجدد شوریدند و در واقع تمایلات تجددطلبی خود را در مسیر گسست کامل از فرهنگ، جامعه و تاریخ ایران به کار گرفتند (آجدانی، ۱۳۸۹).

در دوره پهلوی نیز از آنجا که آزادی‌های سیاسی به عنوان یکی از مظاهر تجدد که مورد علاقه متجددان بود محقق نشد و استبداد شاهی همچنان تداوم یافت، متجددانی که خواستار حکومت قانون و عدالت بودند در برابر تجدد پهلوی جبهه مخالف گرفتند و از این رو با سنت‌گرایان یا مذهبی‌ها همراه شدند. در جنبش ملی شدن صنعت نفت به وضوح این ائتلاف مشاهده شد. از

یکسو، ملی‌گرایان متجدد مانند مصدق و سایر اعضای جبهه ملی برای ملی شدن صنعت نفت به پا خواستند و از سوی دیگر جریان مذهبی به رهبری آیت‌الله کاشانی نیز به حمایت از مصدق برخاست. در اواخر حکومت پهلوی نیز متجددان به نیروهای سنتی نزدیک شدند و نهضت آزادی به صورت مشخص کوشید تا یک آشتی میان اندیشه‌های تجددگرایانه با اصول مذهبی ایجاد کند (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۵۶۸). محور اصلی استدلال سنت‌گرایان و جریان مذهبی این بود که استعمار غرب مهم‌ترین عامل بلایا و بحران‌های کنونی در ایران است. اگرچه از این نظر مارکسیست‌ها و حزب توده نیز چنین قرائتی داشتند، اما تفاوت جریان مذهبی و سنت‌گرا با مارکسیست‌ها در این بود که مارکسیست‌ها هم به نوعی استدلال‌های خود را از اندیشمندان غربی به ویژه مارکس به عاریت می‌گرفتند در حالی که جریان مذهبی استدلال‌ها و ادعاهای خود را از دل مفاهیم مذهبی و آیات و روایات استخراج می‌کرد و به آن‌ها معنا می‌داد. به عنوان نمونه، علی شریعتی به عنوان یک نظریه‌پرداز اسلامی وابستگی را عامل اصلی بحران‌ها و چالش‌های ایران می‌دانست و معتقد بود برای پایان این وضعیت اسف‌بار ایران باید وابستگی خود را قطع کند، به خودکفایی به ویژه در مواد غذایی برسد و به ایجاد صنایع بومی روی بیاورد (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۵۷۱).

بزرگترین و برجسته‌ترین شخصیت برای آموزه‌های مذهبی، امام خمینی (ره) بود که از دید وی فرهنگ و مؤلفه‌های غربی در برابر اصول اسلامی اعتباری نداشتند. آیت‌الله خمینی در یکی از موارد نکوهش غرب و برتری اسلام می‌گوید: «اگر اداره کشور مالیات و درآمد لازم دارد اسلام مقرر داشته و اگر قوانین لازم دارد همه را وضع کرده. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید یا مثل حکام بیگانه پرست و غرب زده به سراغ دیگران بروید و قانونشان را به عاریت بگیرید» (موسوی خمینی، ۱۳۵۷: ۱۹۰). برخی اندیشمندان و صاحب‌نظران انقلاب اسلامی ایران را یک رقابت ظفرمندانه برای جریان سنتی - مذهبی علیه جریان تجددخواه در نظر گرفته‌اند. هر چند تجددخواهان نیز با تجددخواهی پهلوی به مخالفت برخاستند اما در نهایت جو قوی اسلام‌گرایی موجب شد تجددخواهان و غرب‌گرایان در دوره پس از انقلاب اسلامی در ایران تا حدود زیادی به حاشیه بروند.

نخبگان رسمی سیاسی

همانگونه که در مباحث پیشین عنوان شد، می‌توان جریان‌ها و نخبگان متعددی را در سپهر سیاسی و اجتماعی ایران مورد بررسی و شناسایی قرار داد. با این حال در این پژوهش منظور از نخبگان سیاسی آن دسته از افرادی است که به صورت رسمی در حوزه سیاست و جامعه ایرانی نظریه‌پردازی کرده‌اند. بر این اساس، این افراد در قالب و بسترهای نظریه‌پردازی‌های کلان و بلوک‌های نظریه‌پردازی در باب توسعه در ایران مورد توجه قرار گرفته‌اند. نخبگان رسمی سیاسی گاهی در زمره اصحاب قدرت و رهبران قرار می‌گیرند و گاهی نیز در زمره نظریه‌پردازان اجتماعی. با این وجود وجه ممیزه آن‌ها با نخبگان غیر رسمی این است که بلوک‌های کلان نظریه‌پردازی‌های مربوط به توسعه با این اندیشمندان قابل تبیین و توضیح است. از نظر تاریخی نیز، نخبگان رسمی سیاسی در بازه زمانی تاریخ معاصر ایران که شامل اواخر قاجار تا دوران پس از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹ است در این پژوهش در نظر گرفته شده‌اند.

یافته‌های تحقیق

همان‌گونه که اشاره شد برای دسته‌بندی و طبقه‌بندی اندیشمندان و متفکران هر جامعه‌ای نیاز به یک بستر و چارچوب تحلیلی و تبیین‌کننده است. با حجم گسترده‌ای از داده‌های پراکنده و افراد منفرد مواجه خواهیم بود که قادر به دسته‌بندی آن‌ها نیستیم. بر همین اساس با توجه به مقوله توسعه و موضوع این پژوهش برای دسته‌بندی اندیشمندان ایرانی چهارچوب تحلیلی سنت و تجدد استفاده شد. بر این اساس به صورت کلی دو دسته از نظریه‌پردازان قابل تشخیص هستند و جریان نیز وجود دارد که مابین این دو قرار می‌گیرد. بر اساس الگوهای کلان نظریه‌های توسعه متجددان در ایران می‌توان از حیث نگاه به مقوله توسعه، علت آن، تبیین مقوله توسعه و همچنین راهکارهای خروج از عدم توسعه‌یافتگی و بحران با نظریه‌نوسازی یا مدرنیزاسیون قرابت زیادی دارند. از

منظر نظریه‌نوسازی توسعه‌ی تکاملی و خطی است که جوامع غربی آن را در طی تاریخ تحولات خود طی کرده‌اند و از این رو بر اساس ارزش‌ها و سنت‌های خود توانسته‌اند به سطوحی از توسعه و پیشرفت برسند. اگر جوامع جهان سوم نیز ارزش‌ها و نهادهای جوامع غربی را اخذ کنند می‌توانند به توسعه برسند. بنابراین اشکال ابتدایی جوامع و سنت‌گرایی یکی از عوامل بازدارنده توسعه محسوب می‌شود. متجددان ایرانی نیز بر این دیدگاه بودند که نهادهای فاسد و بومی یکی از مهم‌ترین دلایل عقب‌ماندگی ایران است و تنها راه‌هایی از این وضعیت نیز توجه به تجربه جوامع غربی و اخذ کردن نهادهای آنان نهادینه کردن آن‌ها در ایران است. متجددان بر اصولی مانند سکولاریسم، پارلمان، احزاب سیاسی، حاکمیت قانون، تحدید قدرت شاهان و مسائلی مانند آن تأکید می‌کردند. آن‌ها اساساً گذار از جوامع سنتی به مدرن را به معنای توسعه تعریف کردند و در این راه اصول باورها و تجویزهای خود را به جامعه ایرانی ارائه دادند.

از سوی دیگر، همان‌گونه که رقابت شدیدی میان نظریه‌وابستگی و نوسازی در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی وجود داشت، در ایران نیز تجددگرایی افراطی و کژفهمی ناشی از آن موجب واکنش سنت‌گرایان و گروه‌های مذهبی گردید. بر اساس دیدگاه آن‌ها، استعمار و قدرت‌های غربی نقش بارز و آشکاری در عقب‌ماندگی و بحران‌های موجود در کشورهای جهان سوم و یا عقب‌مانده داشته‌اند. میراث به جا مانده از استعمار و استثمار قدرت‌های غربی همچنان جوامع جهان سوم را درگیر بحران کرده و مهم‌ترین عامل عدم پیشرفت و توسعه‌ی آن محسوب می‌شود. از این رو‌هایی از وابستگی، دارا بودن اقتصاد ملی و خودکفایی می‌تواند فرآیند توسعه را محقق کند. آیت‌الله خمینی به عنوان برجسته‌ترین شخصیت مخالف تجدد و برتری و ارجحیت اصول و مؤلفه‌های اسلام نسبت به اصول و مؤلفه‌های غربی تأکید کرده است. اگرچه جریان‌هایی مانند حرکت‌های مارکسیستی نیز ممکن است در تشخیص عامل عقب‌ماندگی و هراس برای توسعه با جناح مذهبی و یا سنتی در ایران دارای اشتراک باشد، اما مهم‌ترین وجه تفاوت این دو در این است که خود مارکسیست‌ها نیز اندیشه‌ها و مؤلفه‌های خود را از اندیشمندان غربی به عاریت گرفته‌اند این در حالی است که گروه‌های سنتی و مذهبی در ایران بر اساس تفاسیر و قرائت‌های خود از آیات قرآن و روایات و همچنین مضامین مذهبی دست به نظریه‌پردازی پیرامون نقش استعمار و استثمار در عقب‌ماندگی وی و ارائه راه حل برای توسعه می‌زنند. جریان‌هایی نیز بین این دو جریان قرار می‌گیرند که می‌توان به نهضت آزادی از جریان‌های تجددخواه متمایل به جریان مذهبی اشاره کرد. تلاش اصلی نهضت تا آزادی یک جمع‌بندی و آشتی بین مفاهیم و مؤلفه‌های غربی و مضامین اسلامی بود. از سوی دیگر جریان‌های چپ و مارکسیستی نیز در برخی موارد کوشیدند آرا و اندیشه‌های خود را با مضامین اسلامی در هم بیامیزند گروه‌های مانند مجاهدین خلق و مانند آن به وجود آمدند. با این وجود جریان سنتی و مذهبی در ایران راه خود را از این دو جریان جدا کرد و بر اساس اصول و مؤلفه‌های خود مقوله توسعه و راهکار خروج از بحران عقب‌ماندگی را مطرح کرده است.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این پژوهش بررسی مقوله توسعه در نگاه اندیشمندان و نخبگان ایرانی بود. با توجه به اینکه که از یک سو به نظریات متعدد و متنوعی پیرامون مقوله توسعه وجود دارد و از سوی دیگر اندیشمندان زیادی در ایران در حوزه نظریه‌پردازی پیرامون توسعه وارد شده و دست به مطالعاتی زده‌اند از دو جهت نیازمند چارچوبی تحلیلی بودیم که بتوانیم از پراکندگی موضوعات مورد مطالعه جلوگیری کنیم. بر این اساس در حوزه نظریه‌های توسعه از الگوهای کلان شامل سه مکتب نوسازی، وابستگی و نظام جهانی استفاده شد و در خصوص دسته‌بندی و طبقه‌بندی نخبگان ایرانی نیز بر اساس جریان‌های مبتنی بر سنت و تجدد بررسی‌ها صورت گرفت. یافته‌های پژوهش نشان دادند جریان تجددگرا و مدرن در ایران از حیث نگرش به مقوله توسعه و ارائه تجویزها و راهکارهایی برای خروج از عقب‌ماندگی به نظریه‌نوسازی و تکامل‌گرایی ناشی از آن نزدیک هستند. آن‌ها همچنین مقوله توسعه را یک مقوله درونی می‌دانند که کشورها می‌بایست با توجه به پویایی‌های درونی خود گام در مسیر توسعه بنهند. از دید این طیف، راهی که جوامع دموکراتیک و لیبرال دموکراسی طی

نموده‌اند همان راهی است که می‌بایست در مسیر توسعه توسط کشورهای دیگر پیموده شود و این مسیر منجر به توسعه می‌گردد. از سوی دیگر جریان‌های سنت‌گرا یا مذهبی در واکنش به تجددگرایان وارد نظریه‌پردازی شده‌اند که معتقدند عامل استعمار و استثمار غرب جوامع جهان سوم را درگیر بحران‌های متعدد کرده است که نتیجه آن عقب ماندگی و عدم توسعه است. از دید این دسته راهکار خروج از این بحران عدم وابستگی و خودکفایی و یک اقتصاد ملی است. به صورت کلی می‌توان گفت مشکل عدم توسعه و پیامدهای ناشی از آن ذهن‌نخبگان ایرانی را نیز مانند سایر کشورهای جهان سوم درگیر خود کرده است. است برخی جریان‌ها با نگاه به غرب و تجلیات ظاهری و عینی آن بر این باور هستند که پیاده کردن الگوی غربی در کشورهای جهان سوم می‌تواند منجر به توسعه گردد. مشکل اصلی این گروه این است که پیامدهای ناشی از تحولات فلسفی و اندیشه‌گی غرب توجه نمی‌کنند و در نتیجه تغییرات مادی و ظاهری را به معنای توسعه یا عواملی برای آن در نظر می‌گیرند. از سوی دیگر، جریان‌های سنتی و مذهبی ضمن رد دیدگاه غرب‌گرایی معتقد هستند توسعه بدون توجه به عامل بیرونی و استعمار و پیامدهای ناشی از آن میسر نیست از این رو کاملاً هست برای توسعه و پیشرفت می‌بایست قطع وابستگی و توجه به اقتصاد خودکفا و تولید ملی باشد. ابتکار جریان سنتی و مذهبی در این است که پوشیده است از دستاوردهای غرب نیز در این زمینه استفاده کنند و بنابراین از جزم‌گرایی محافظه‌کارانه به میزان زیادی دور شده است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند. (۱۳۹۲). ایران بین دو انقلاب. با ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آجدانی، لطف‌الله. (۱۳۸۹). «انقلاب مشروطه و اندیشه تجدید». یاد ایام ۵۹. <http://ensani.ir/fa/article/126210>.
- اشرف نظری، علی. (۱۳۸۸). «گفتمان هویتی تجدیدگرایان ایرانی در انقلاب مشروطیت». فصلنامه سیاست ۳۹ (۴). <http://ensani.ir/fa/article/download/177615>
- پزشکی، محمد. (۱۳۹۲). «مبانی شناخت‌شناسی توسعه سیاسی در ایران (رهیافت اجتهادگرا)». فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع) ۲۶. <http://ensani.ir/file/download/article/20120329122316-2140-2.pdf>.
- دلیرپور، پرویز. (۱۳۸۹). نوسازی و دگرگونی سیاسی. انتشارات پیام نور.
- رنجکش، محمدجواد، حمیدرضا کشاورز و حسین اصغری ثانی. (۱۳۹۲). «های نظریه توسعه در آمریکای التین پس از جنگ سرد». مطالعات سیاسی - اجتماعی جهان ۱۳ (۲). <http://ensani.ir/file/download/article/20170219055916-9756-51.pdf>.
- زریری، رضا. (۱۳۸۴). «تجددگرایی و هویت ایرانی در عصر پهلوی». زمانه ۴۰. <http://ensani.ir/fa/article/11684>.
- ساعی، احمد. (۱۳۸۹). توسعه در مکاتب متعارض. تهران: نشر قومس.
- عامری گلستانی، حامد. (۱۴۰۰). «عدالت و قانون در اندیشه تجدیدگرایان متقدم در ایران عصر قاجار». پژوهشنامه علوم سیاسی ۱۶ (۳). <http://ensani.ir/fa/article/download/480284>.
- علی‌قنبری، فرج‌الله، محمدرضا طاهریان و امیر اعتمادی بزرگ. (۱۳۹۳). «تجددگرایی در ایران معاصر؛ مطالعه موردی: اندیشه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله». جستارهای سیاسی معاصر ۵ (۱۳). https://politicalstudy.ihs.ac.ir/article_1510.html.
- فوران، جان. (۱۳۸۶). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران. با ترجمه احمد تدین. تهران: رسا.
- لفت ویچ، آدریان. (۱۳۸۹). دموکراسی و توسعه. با ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز. تهران: طرح نو.
- موققی، سید احمد. (۱۳۹۱). نوسازی و توسعه‌ی سیاسی. تهران: نشر میزان.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله. (۱۳۵۷). ولایت فقیه: حکومت اسلامی. تهران: نشر امیرکبیر.
- ی. سو، آلوین. (۱۳۹۹). تغییر اجتماعی و توسعه. با ترجمه محمود حبیبی مظاهری. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- Moin, Baqer. (1999). *Khomeini : life of the Ayatollah*. I.B. Tauris.

Analyzing development from the perspective of Iranian elites with emphasis on macro models of development

Mostafa Almasi¹

Professor Assistance of Academic staff at Payam noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author)

Abstract: Development is one of the most important preoccupations of third world or post-colonial countries. Although Iran has never been under the control of a country as a complete colony, despite its colonial history and its effects, the category of development has been of great interest to Iranian theorists and thinkers. The main goal of this research is to investigate and study political development from the point of view of Iranian elites. For this purpose, the macro development patterns of rejecting the three paradigms of modernization, dependence and world system were examined and then based on these three paradigms, the position of Iranian elites was studied in the framework of tradition and modernity. Data collection using documentary and library methods and descriptive and analytical research methods. The findings of the research showed that modernist thinkers in Iran are close to the modernization theory, while the ideas of traditional and religious elites are more related to the dependence paradigm.

Keywords: Development, modernization, dependency, world system, tradition and modernity.

¹ Email: almassimostafa2018@gmail.com (Corresponding Author)